عنوان:

اثبات معنای موضوع‌له لفظ «عَرْف» با تمسک به اصل واحد

|  |  |
| --- | --- |
| شناسنامه مطلب | |
| کد مطلب | e-l-21 |
| موضوع | لغت |
| موضوع مرتبط |  |
| رده | علمی/ادبیات عرب/لغت/درآمدی بر لغت شناسی/تحقیقی پژوهشی/مثال و تطبیق |
| برچسب | اصل واحد، اشتقاق، ضرب‌المثل، اشتراک معنوی، استعمال حقیقی، استعمال مجازی |
| توضیحات | در تولید این فایل، از نرم‌افزار قاموس النور متعلق به مرکز علوم کامپیوتری اسلامی (نور) استفاده شده است. |

* **نقل قول از منابع**
* من الباب‏ العَرْف‏، و هى الرَّائحة الطيِّبة. و هى القياس، لأنَّ النَّفس تسكُن إليها. يقال: ما أطيَبَ‏ عَرْفَه‏‏[[1]](#footnote-1).
* العَرْفُ‏ و الأريجة: للطِّيب. القُتارُ: للشواء. الزُّهومَةُ: للحم. الوَضَرُ: للسمن. الشِّياط: لِلْقُطنة أو الخِرْقة المحترقة. القطنُ‏: للجلد غير المدبوغ‏[[2]](#footnote-2).
* يقال: ما أَطْيَبَ‏ عَرْفَه‏ و في المثل: لا يعْجِز مَسْكُ السَّوْء عن‏ عَرْفِ‏ السَّوْء؛ قال ابن سيدة: العَرف‏ الرائحة الطيبة و المُنْتِنة؛ قال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| *ثَناء كعَرْفِ‏ الطِّيبِ يُهْدَى لأَهْلِه* |  | *و ليس له إلا بني خالِدٍ أَهْلُ‏* |
|  |  |  |

و قال البُرَيق الهُذلي[[3]](#footnote-3) في النَّتن:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| *فَلَعَمْرُ عَرْفِك‏ ذي الصُّماحِ، كما* |  | *عَصَبَ السِّفارُ بغَضْبَةِ اللِّهْمِ‏[[4]](#footnote-4)* |
|  |  |  |

و عَرَّفَه‏: طَيَّبَه و زَيَّنَه. و التَّعْرِيفُ‏: التطْييبُ من العَرْف. و قوله تعالى: وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ‏ أَي طَيَّبها ... و في حديث علي رضي اللّه‏ عنه: حبَّذا أَرض الكوفة أَرضٌ سَواء سَهلة معروفة أَي طيّبة العَرْف‏ [[5]](#footnote-5).

* العَرْفُ‏: الريحُ، طَيِّبَةً أو مُنْتِنَةً، و أكْثَرُ اسْتِعْمَالِه في الطِّيِّبَةِ و" لا يَعْجِزُ مَسْكُ‏ السَّوْءِ عن‏ عَرْفِ‏ السَّوْءِ": يُضْرَبُ لِلَّئِيمِ لا يَنْفَكُّ عن قُبْحِ فِعْلِهِ، شُبِّهَ بِجِلْدٍ لم يَصْلُحْ للدِباغ[[6]](#footnote-6).
* العَرْفة: قَرحة تخرج فى بياض الكف‏[[7]](#footnote-7).
* **اقوال**

همانطور که مشاهده می نمایید در باب معنای موضوع له لفظ «عَرْف» دو نظر ذکر شده‌است:

1. این واژه به معنای «بوی خوش» است و لذا استعمالش برای معنای «بو» یا «بوی بد» مجازی است.
2. این واژه به معنای «بو» بوده و بین بوی بد و بوی خوش مشترک معنوی است و حد اکثر این است که بپذیریم برای مصادیق بوی خوش بیشتر استعمال شده است.

* **بررسی ادله**

1. ضرب المثل «لا يَعْجِز مَسْكُ السَّوْء عن‏ عَرْفِ‏ السَّوْء»

*نظر ما:* مخفی نماند که در مباحث لغت تمسک به استعمالاتی چنین، جهت اثبات مدعا به یکی از دو کبری نیاز دارد؛ یا قول به اصالة الحقیقة یا اطراد.

مشکل گزینه اول، انکار معظم اصولیون است کارآیی اصالة الحقیقة را در اثبات معنای موضوع له و مشکل گزینه دوم، این است که باید تعداد موارد استعمال به اندازه‌ای بالا باشد که نفس به تجرد عامل دلالت لفظ بر معنا از قرینه مطمئن گردد تا عامل منحصر در وضع شناخته شود و کثرت استعمال یک ضرب‌المثل به این کار نمی‌آید زیرا امثال همیشه با اعتماد بر یک قرینه ثابت ما را از معنای لفظ به معنای مراد می‌رسانند.

در خصوص این مثل نیز توجه به این نکته حائز اهمیت است که مشک، ذاتاً اقتضای بوی خوب دارد و اصلاً نماد مواد خوش‌بو، مشک است و اگر موردی، مثلاً خراب بوده و بوی ناخوشایندی داشته باشد استثنا و از خصائص مورد شمرده می‌شود و علی هذا استعمال عَرْف در این ضرب‌المثل در عَرْفِ‏ السَّوْء اتفاقاً از این رو است که رائحه مشک می‌بایست ذاتاً نیکو می‌بود لکن در ‌خصوص موردی که مشک، مَسْكُ السَّوْء از آب درآمده بویی که باید بوی خوب می‌بود نیز بوی بد از آب در آمده است و کأنه برای تهکمِ تلخی خواسته است بگوید اصل یک چیز وقتی خلافاً للطبیعة خراب شد اوصاف خوبش نیز خراب می‌شود ونباید انتظار نیک از آن داشت. انسان نیز که ذاتاً باید کریم الطبع می‌بود اگر تخلف کرد و رو به پستی گرایید اوصافش نیز که بایست نیکو می‌بودند به رذایل مبدل می‌گردند و در نتیجه این استعمال از شواهد اختصاص است و نه تعمیم.

1. اشتقاق واژگان «تعریف» و «معروف» به معنای «خوش‌بو کردن» و «خوش‌بو»؛ و اصل در اشتقاق این است که صوغ ماده در هیئات گوناگون بدون تصرف در مدالیل ماده باشد.[[8]](#footnote-8)
2. اشتقاق واژه «العَرْفة» برای معنای «زخم» و روشن است که طبق اصل بالا مناسبت معنای لفظ جدید با معنای ماده، اقتضای وضع عام را دارد زیرا زخم، محل پیدایش بوی بد است.

*نظر ما*: کسی برای ماده «ع ر ف» معنای بوی بد را ذکر نکرده است مگر اینکه لفظ را بین بوی نیک و بوی بد مشترک لفظی بدانیم و الظاهر انه لا قائل به. معنای لفظ نیز با مطلق بو اعم از بد و نیک سازگاری ندارد زیرا غرضی برای واضع در وضع این لفظ برای این معنا با این لحاظ به‌نظر نمی‌رسد.

صحیح آن است که این دلیل نیز از شواهد اختصاص است یعنی ماده در ریشه خود دلالت بر بوی خوب دارد و واضع للتفأل و تطییب خاطر من به القرح، برای زخم این لفظ را از این ماده وضع کرده است و این نوع اوضاع در لغت عرب رایج است و مثال معروفش لفظ «سلیم» است.

1. شعر بریق؛ واستدلال به آن مانند استدلال به مثل فوق‌الذکر است.
2. استدلال به روح المعنی؛ تأمل در کلمات هم‌خانواده این ماده ما را به این می‌رساند که همه یا غالب این کلمات در حول این معنا با هم مشترک اند، «شناختن چیزی چنانچه نفس به آن شناخت مطمئن گردد و آن چیز را بپذیرد و پس نزند».

با این بیان، می‌گوییم هر بویی و لو بوی بد باشد موجب آرامش خاطر نفس نمی‌گردد و نفس فقط در مواجهه با بوی خوش است که احساس آرامش می‌کند.

*جمع‌بندی:* بررسی مجموع ادله نشان ی‌دهد که التزام به مجاز در مثل و شعر بریق به مراتب آسان‌تر است از رد دلیل پنجم که مثبت اختصاص بود و ذوق قابل وثوق بر آن قائم است و نیز دلیل دوم و لذا ما معنای بوی خوش را ترجیح می‌دهیم.

1. . معجم مقاييس اللغه ؛ ج‏4 ؛ ص281 [↑](#footnote-ref-1)
2. . فقه اللغة، ص: 157 و قد ذکر هذه الالفاظ القریبة المعنی مع ما بینها من الفرق تحت عنوان «روائح الطيبة و الكريهة و تقسيمها». [↑](#footnote-ref-2)
3. . عياض بن خويلد شاعر حجازي مخضرم من بني هذيل. [↑](#footnote-ref-3)
4. . قسم به بوی گندیده‌ی تو آنچنانکه قطعه آهن روی دماغ حیوان، پوست حیوان پیر را فشار می دهد و جمع می کند. [↑](#footnote-ref-4)
5. . لسان العرب ؛ ج‏9 ؛ ص240 و تبعه الزبیدي في تاج العروس، ج‏12، ص: 375 [↑](#footnote-ref-5)
6. . القاموس المحيط، ج‏3، ص: 233 [↑](#footnote-ref-6)
7. . الإفصاح، ج‏1، ص: 621 [↑](#footnote-ref-7)
8. . برای اثبات اعتبار این اصل می‌توان وجوهی بیان داشت؛ منها اصالة بقاء معنی المادة علی ما کان علیه قبل الصوغ قهقریا و منها اجماع اهل اللغة علی قبوله و استقرار سیرتهم في کشف اصول الموادّ علیه و الوجهان واضحا الوهن و منها لزوم الغلط في الاستعمال اذ کان المعنی الجدید باسره مدلولا لا تدل علیه الهیئة البتة و المادة إن دلت علیه مجازا فیشکل بانتفاء القرینة و إلا کانت بالوضع و هو المطلوب. [↑](#footnote-ref-8)